



ماهنامه

سیاسی، اجتماعی، فرهنگی

دوره دوم - شماره ۶

اسفندماه ۱۳۷۰

ویژه شوروی

xalvat.com

میرنگرد

یورگن هورلمان : آیا تلاشی اتحاد
جمهوری شوروی دال بر پربایان یافتن
سوسیالیسم است [؟]

آثار او همچنان که نامش ، برای قرن‌ها جاودان خواهد ماند.

« فریدریش انگلس »



چشم انداز جامعه سوسیالیستی :

بجای جامعه بورژوائی با طبقات و تضادهای طبقاتی اش ، اجتماعی استقرار یابد که در آن رشد آزاد هر فرد شرط رشد آزاد همه کان باشد



یورگن هورلمان

آیا تلاشی اتحاد جماهیر شوروی دال برپایان یافتن سوسیالیسم است

گردید؟ و یا اینکه برعکس: با متلاشی شدن اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای «سوسیالیستی» باید درس نویسی آموخت، درسهایی که باید این امکان را برای ما بوجود آورند، عملکرد سوسیالیسم را در مقیاس جهانی بررسی کنیم، بطور آزاد، بدون انحراف و کج روی و تقلب. از کجا باید انتقاد را شروع کرد؟

استثنائاً باید به ایدئولوگ های سیستم سرمایه داری حق داد، وقتی که آنان می گویند «...تکامل امیدوارکننده ایده کمونیستی که می خواست در روی زمین بهشت برین برای انسانها بیافریند، خیلی زود به عکس خود، یعنی به یک سیستم ارباب - رعیتی، حتی به یک جامعه برده داری تبدیل گردید». این پروسه را می توان حتی با تکیه به مقوله های مارکس نیز بیان نمود. و حتی لنین بعنوان مارکسیست از قبل پیش بینی نموده بود که با انحصاری کردن وسایل تولیدی، تولید محبوس میگردد و دیر یا زود از بین خواهد رفت. وی دقیقاً عاقبت سرمایه داری دولتی انحصاری را پیش بینی نمود.

در سالهای ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ در کشورهای اروپای شرقی این واقعیت غیرقابل انکار به معرض تماشای جهان گذارده شد. «راهی که روسها رفتند و یا چینی ها میروند، دال بر بی ارزش بودن علم مارکسیسم نیست، بلکه تحقق بخشیدن افکار یک انسان متفکر نیست که افکارش از درون «یک موزه انگلیسی» نشئت گرفته » (اشپگل شماره ویژه ۴/۱۹۹۱ ص ۲۲-۱۹)

انتقاد سازنده به سوسیالیسم را همه جانبه تر نمائیم

فراموش نشود: هر زمان در گذشته یک انسان سوسیالیست به اوضاع آن زمان شوروی و کشورهای مختلف متحدش مینگریست، حالش بهم می خورد، دل درد میگرفت، عصبانی و ناراحت میشد. زمانیکه شوروی ناپود گردید، به آدم دوا احساس دست داد: هم احساس آرامش، هم احساس وحشت. آنچه در آینده ضروریست، جمع آوری مدارک تاریخی

در بسیاری از بحث ها که اینروزه انجام میگیرند، این سوال مطرح میگردد، که آیا تلاشی شوروی مساوی با پایان سوسیالیسم است؟ نه تنها نیروهای چپ، بلکه غیرچپی ها نیز علاقه مندند، بدانند که آیا اصولاً سوسیالیسم آینده ای دارد یا خیر؟

از آنجائیکه واژه سوسیالیسم مفاهیم مختلفی دارد، جواب هایی که در ارتباط با این سوال مطرح می گردند، نیز در مجموع مبهم هستند. علیرغم تمام ادعاها، تعریف سوسیالیسم برای اولین بار نه از طرف مارکس، بلکه از درون جامعه سرمایه داری، از بطن فلسفه راهی گراشی اجتماعی دنیای غرب آفریده شد: جنبه های مختلف سوسیالیسم بر اساس ارزش های آزادی، تساوی حقوق و همبستگی استوار است. هرگونه تعریف دیگر از سوسیالیسم، از دوره های اولیه سرمایه داری از طرف اوون (Owen) گرفته تا فوریر (Fourier)، از آنارشیست هایی چون کروپوتکین (Kropotkin) و یا تولر (Toller) گرفته تا نمایندگان سوسیال دموکراسی مثل لاسال (Lasalle) و یا لیب کنشت (Liebknecht) زمانی جایز هستند که بتوانند ارزشهایی را که در بالا از آنان یاد رفت، در زندگی عملی انسانها تحقق بخشند. سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس را نیز باید با این ارزشها محک زد.

انتقاد پذیری سوسیالیسم علمی را احیاء کنیم

سوسیالیسم علمی در شوروی، کشوری که در آن برای اولین بار سیستم سوسیالیستی مستقر گردید، و این روزها از صحنه تاریخی وداع گفته، چگونه پیاده گردید؟ آیا آنطوریکه نویسندگان بورژوازی بامسرت مطرح می کنند، «سوسیالیسم یک دوز و کلک تاریخی در مقیاس جهانی و یک حرکت سرخورده وار است. آیا شعاری بود که از طرف فیگورهای روشنفکرانه ای چون مارکس تا مائو در لانه ها، اجتماعات گروهکی و سمینارها مطرح

در این کشور بدون اغراق در مقیاس وسیعی صنایع مادر و سنگین در طول زمان ایجاد شدند و بدون شك پایه های محکم سمت صنعتی کردن کشور پی ریزی گردیدند. ولی چرا شوروی موفق نگردید در زمینه اقتصادی عرض اندام کند؟ این امر برمی گردد به سیاستی که در این کشور اعمال گردید که در بالا از آن سخن رفت.

تکامل و رشد اقتصادی احتیاج به تقسیم کار اجتماعی دارد، احتیاج به تولید کنندگان مستقل است و مهمتر از همه احتیاج به دموکراسی و امنیت حقوقی است. مسئولین امور ولی به جای تحقق بخشیدن به این خواستها، طبقه ای ساختند بنام «دستگاه کارها» و قدرت دولتی را توقیف کردند.

با استفاده از مقوله های مارکسیستی باید به این مسئله اشاره کرد که: تمرکز در ملک و سرمایه مکانیسمی بود جهت سلب مالکیت از دهقانان خرده. اینان در غرب مالکیت خود را از دست دادند. در شرق یا کشته شدند و یا بزور به واحدهای کشاورزی تعاونی «کولخوز» کشیده شدند. انحصاری کردن در غرب و سلب مالکیت از طریق بوروکراسی دولتی در شوروی در عمل علیرغم اهداف متضاد و شعارهای تبلیغاتی «سوسیالیستی» یک نتیجه را به بار آوردند.

در شوروی امکان این بود که در چهارچوب سیاست کشاورزی به اندازه کافی مواد غذایی برای بازار داخلی تولید شود، ولی با ایجاد مرکزیت و سلب مالکیت اقتصادی و نفی سیاست کشاورزی که در آن بازار، وام و قیمت عاملین تعیین کننده هستند، عملاً اقتصاد رشد نکرد. از جانب دیگر امکان داشت که بانکیه به یک اقتصاد مختلط همراه با مراعات قواعد حقوقی درباره ملک که هم جلوی اقتصاد بازار آزاد را میگرفت و هم دینامیک دولتی را میتوانست مهار کند و جلوی تمرکز را بگیرد، رشد اقتصادی را بوجود آورد.

بعد از آنکه گام بگام امنیت حقوقی و آزادی خرده تولید کنندگان که بطور کامل از بین نرفتند، از میان برداشته شد و بخش عظیمی از سرمایه بطرف صنایع نظامی سوق داده شد، مردم شوروی بعد از دوره استالین مجدداً دچار محرومیت کالاهای مصرفی شدند. طبقه حاکم در مدار مجتمع نظامی - صنعتی سدی گردید جهت تکامل و رشد اقتصاد کشور. افکار لنین مبنی بر اینکه جهت ساختمان سوسیالیسم می بایست با پیش برد «سیاست اقتصادی نوین» شرایط اساسی جهت این ساختمان را بوجود آورد، بدست فراموشی سپرده شد. طبقه حاکم نوین و جوان در شوروی هر روز فربه تر گردید و هر نوع صرفه جویی در بخشهای دیگر به مصرف مهمات رسید. این غیرقابل قبول ولی حقیقت است که تنها ۶ تا حداکثر ۱۰ درصد از مجموعه سرمایه گذاری در شوروی در بخش صنایع مصرفی منظور می شد. برعکس اروپای غربی و یا آمریکا عملاً امکان برچیدن اقتصاد مستبد و پادگانی موجود نبود. جنبه اقتصاد خارجی این امر در این است که ورود هراتازه نفس در بازار جهانی سرمایه داری (این امر بیش از همه در مورد کشورهای

و تحلیل همه جانبه و بی پروا از واقعیت های گذشته است. باید جنبه خلاق انتقادی سوسیالیسم علمی را پارديگر احیاء کرد، آنرا تکامل داد و با شرایط نوین امروزی وفق داد. یک چنین برخوردی به توانین محرکه اقتصادی و رابطه آنها با روبنای جامعه یعنی سیاست، آنطوریکه آموزگاران سوسیالیسم علمی بدان معتقد بودند، توجه دارد و این رابطه را در مرکز تحلیل خود قرار می دهد.

خوشبختانه ما از صفر شروع نمی کنیم. با تکیه به متد مارکسیسم میتوان خطوط اساسی تکامل در شوروی را ترسیم نمود و با درآوردن پنبه ها از گوشمان که در دهه های گذشته جاسازی کرده بودیم، به واقعیت ها گوش کنیم.

باید چشمهای خود را باز کنیم و با دید مارکسیستی مناسبات فیما بین انسانها و طبیعت را درک نمایم. در گذشته وقایع با عینک «جنبش کاریگری مارکسیستی» دیده می شد. همه چیز از دید «مادیات» مطرح میگردد و به انتقاد مرکزی مارکس و انگلس در ارتباط با رد کار عام * که در جامعه سرمایه داری به اوج خود رسیده است، توجه نمی گردید.

اتحاد چماهیر شوروی در طول ۷۰ سال جامعه سوسیالیستی موفق نگردید به خواستهای اولیه اقشار مردم جواب مثبت دهد.

اقتصاد این کشور مولد و بهره آور نبود، سیستم آموزش و پرورش آن عقب مانده و رفاه اجتماعی کشور ناکافی بود. این واقعیت ها بویژه بعد از اتمام سالهای قحطی «کمونیسم جنگی» بعد از پیروزی جهانی پرفاشیسم در جنگ دوم جهانی و الحاق متحدین به شوروی که از چنگال استعمار آزاد گردیده بودند و اکنون آمادگی خود را جهت مهار کردن سرمایه داری اعلام کردند، تشدید شد.

به چه دلیل؟ چون با انحصاری کردن اقتصاد و قدرت سیاسی - اجتماعی عملاً راه رشد نیروهای مولده سد گردید. درست آنطوریکه مارکس عاقبت سرمایه داری انحصاری را پیش بینی کرده بود.

بخاطر اینکه متد تحلیل اقتصادی مارکس را بهتر بفهمیم، باید در اینجا اشاره کرد که اساسی ترین اشتباهی که باعث شکست سیستم در شوروی گردید این بود که این کشور می خواست از یک جانب از طریق اقتصاد فرمان سرانی دولتی (مثل درون یک پادگان) و از جانب دیگر با تکیه به زور، قهر و اعمال قدرت انباشت سرمایه را عملی سازد.

تصاویر و گزارشاتی که امروز از درون آرشیوهای کشور شوروی به ما میرسند، بعد این سیاست را در تمام سطوح خود جلوه گر می نماید:

صدها هزار دهقان تیرباران شده (وقایعی که چندی پیش در کامبوج شاهد آن بودیم)، میلیون ها انسان ژنده و گرسنه، میلیون کارگر اردوی کار در شرایطی عمیقاً ضدبشری، باج گیری، دوز و کلک، پارتی بازی و وجود باندهای جنائی اقتصادی سازمان یافته (مافیا).

نشان میدهد که حل اساسی مسائل موجود محیط زیست مساوی است با مهار کردن مکانیسم انباشته گزاشی سرمایه.

تشریح این راه ناپود گرانه مساویست با مبارزه مرگ و زندگی با سیستم کارعام (کارل مارکس). این کارعام بمثابه «حرکت مستقل پول» (مارکس) نسبت به کلیه فرم های هستی تاریخی بشریت متفاوت است. بهره برداری عام از نیروی کار و طبیعت بدون مراعات و توجه به قانون متمدنی آنان ملزم آفرینش انسانهای نوین بخاطر قبول این هدف است. در این ارتباط فرقی مابین آزادی بازار و بوروکراسی دولتی شرقی موجود نیست، هر دو سمت برده داری دارند، چه بر عقل هر فرد از همان آغاز کار قفل قانون زور پول زده شده است.

چه نتیجه ای می توان از تلاشی شوروی گرفت؟

بناقل از مارکس باید بدین نتیجه رسید که بهره برداری سرمایه ای کارعام در خارج از مدار خواسته های اولیه انسانها پایان رسیده است. خوشحالی کوتاه مدت سرمایه داران از تلاشی شوروی پایان رسیده و جای خود را به فکر جهت تحلیل دقیق از ناپودی امپراطوری شرق داده است. افکار بیشتر متوجه رشد و تکامل خودی شده است. نیروهای مولده به جای اینکه کمک رسانند و در تسهیل کار نقش بازی نمایند، عملاً جهان را بطرف فقر سوق میدهند، چه آنان بزور در حفظ تولید سودجویانه عام فعال هستند و در بند آن قرار دارند.

مخارجی که این «برندگان» در زمینه اجتماعی و در ارتباط با محیط زیست بپار می آورند، در عمل قابل پرداخت نیستند. هر بهره گیری در بازار جهانی موازیست با همان مقدار ناپودی در جای دیگر. آیا تعمیر این خرابیها در سرزمین خود مفهومی دارد؟ این چه حساب گرایست که میگوید، بگذار نیمی از جنگلهای آمازون از بین برود تا جنگل های آلمان سست نخورده بمانند و یا بگذار صد هাজার محل کار در کشورهای جهان سوم ناپود گردند، تا شاید ده هزار محل کار در اروپای مرکزی محفوظ بماند؟ (روبرت کورتس).

ولی چنانچه افکار اولیه مارکس که کماکان مسائل روز را بررسی می کند و میتواند در تطابق با آن قرار گیرد، پیاده گردد، حساب درست خواهد بود: در مقیاس جهانی باید جوامعی بوجود آیند که قدرت سیاسی در آنها از طریق دموکراسی پایه ای (توده ای - شورائی) اعمال گردد و زندگی تنها در مقوله مادیات خلاصه نشود.

* مارکس بر این عقیده بود که مجموعه کارکرد نیروهای زحمتکش جامعه از دو بخش تشکیل می شود کار لازم و کار عام. سرمایه داران باین بهره برداری از هر دو کار و پرداخت اجرت در سطح کار لازم بهره کار عام را بخود اختصاص میدهند.

در حال توسعه صدق می کند) زمانی می تواند ورود خود را اعمال کند موقعیت خود را در بازار حفظ نماید که با سرمایه عظیمی وارد عمل شود. این امر زمانی میسر است که یک حرکت متمرکز دولتی در ارتباط با پروسه ایجاد ارزش های عام بوقوع بپیوندد. (این حرکت از طرف کره جنوبی، تایوان و کشورهای دیگر نیز اتفاق افتاد). مدل اقتصادی شوروی ناشی از سرمایه عظیمی که بدان محتاج بود به یک شبه سیستم سرمایه داری رشد کرد. در طول این پروسه تکامل رقیب بازار داخلی بکنار گذارده شد، تا امکان مقابله با رقیب خارجی در بازار جهانی ایجاد گردد. این تکامل همراه بود با سیاست سیطره گرانه بی بند و بار، بر اساس شوونیسم روسی که در طول آن حقوق بیش از ۱۰۰ ملیت و اقلیت های دیگر پایمال گردید.

در طول مدت تقریباً کوتاهی بازرگانی خارجی شوروی در تحلیل نهایی به صدور چند ماده خام و مهمات نظامی خلاصه گردید. همانطوریکه مارکس ثابت کرده بود، میبایست دیر یا زود قانون بهره گیری پیروز گردد: این قانون معتقد است که تنها آن کالا در بازار خریدار دارد، که در تطابق با سطح رشد نیروهای مولده باشد. جای تعجب نیست که طبقه حاکم شوروی مواد خام، اسلحه، کشتی های نظامی و لشکر به خارج صادر میکرد. و در این زمینه با سرمایه داری رقابت می نمود. شوروی تولیدات صنعتی دیگری جهت رقابت درست نداشت!

تلاشی شوروی سر آغاز دوران بحران جهانیست

بدون حاشیه روی باید گفت: مدل تکامل جامعه شوروی مسئله ای نبود ضد غربی، بلکه بیشتر راهی بود روسی در جهت غرب، راهی که عناصری چون Cromwell تا روبسپیر، ناپلئون، بیسمارک و هیتلر پیمودند. نشانه های اساسی اقتصاد شوروی این چنین اند: اصطلاحات عظیم، بهره برداری بی بند و بار از نیروی بشری و طبیعت، ناپودی مواد و ارزش ها. درست مثل آن زمان در شوروی، امروز و در آینده نیز مناطق وسیعی از بازار جهانی، بخش عظیمی از نیروهای تولید کننده کمکی و ملیون ها نفر از مدار فعالیت اقتصادی بیرون قرار خواهند گرفت و یا آگاهانه راکد گذارده خواهند شد.

محمل های اقتصادی سرمایه نه گسترده تر، بلکه محدودتر خواهند شد. مناطق مرده بوجود می آیند که در آنجا اثری از زندگی نیست، مثل چرنوبیل بعد از سانحه اتمی. در جهانی که بخش وسیعی از آن از مدار فعالیت اقتصادی خارج گردیده، اقتصادی می پروراند که از آن باید بعنوان یک ایدئولوژی نام برد. مکانیسمی که در شوروی باعث بروز بحران شد و بالاخره کشور را متلاشی نمود، هنوز باقی است. ایشان در بخش سرمایه داری غرب کماکان موجودند و حدت می یابند. آمریکای غول نیز در بحران است. محیط زیست در حال ناپودی است و نجات طبیعت در این بحران در تضاد با بهره برداری تولید سرمایه داری قرار گرفته است. این امر